

زمانه و زمینه عبید زاکانی



سانس ویژه
حوالی درگذشت آندری تارکوفسکی

احمدطالبی نژاد

جهان شعر گونه تار کوفسکی



تفکر و اندیشه‌اش همچنان مذهبی بود. مذهبی به این معنا که در تمام فیلم‌های او ردپا و تأثیری از سینیماگر، شاعر و نویسنده این است که در یک نظام سیاسی کاملا مادی گرایانه (نظام شوروی سابق) بن‌مایه

تفکر و اندیشه‌اش همچنان مذهبی بود. مذهبی به این معنا که در تمام فیلم‌های او ردپا و تأثیری از سینیماگر، شاعر و نویسنده این است که در یک نظام سیاسی کاملا مادی گرایانه (نظام شوروی سابق) بن‌مایه

فراز از ارزش‌گذاری این سیستم حکومتی، تارکوفسکی در مقابل انبوهی از فیلم‌های رسمی و سفارشی که هر سال با دیدگاه‌های ایدئولوژیکی و در ستایش جنگ‌میهنی و حکومت کمونیستی ساخته می‌شدند، تعداد اندکی فیلم ساخت که رویکردشان ضد سینیما رسمی و مرسوم بود.

فیلم‌سازان حکومتی قبل از فروپاشی شوروی با گذشت زمان اندکی پس از مرگشان فراموش شدند و امروز کسی حتی بهترین فیلمساز آثار سفارشی آن دوره یعنی «سرگئی پاندرایچف» یا «یکلای کالابازیف» را به یاد نمی‌آورد، این در حالی است که آثار تارکوفسکی همچنان به حیات خود ادامه داده‌اند.

این فیلمساز حتی وقتی فیلمی علمی-تخیلی مانند «سولارین» نوشته «استانیسلاولم» را هم ساخت ردپایی از گرایش مذهبی خود در آن به جا گذاشت (البته این یک ویژگی آثار تارکوفسکی است و عامل برتری فیلم‌های او نسبت به سایرین نیست).

در زمانه تارکوفسکی چندفیلمساز دیگر نیز چنین مولفه‌هایی را در کارهای‌شان لحاظ کردند که از جمله آن‌هایی می‌توان به «لارسانشیتسکو» یا «سرگئی پاندرایچف» اشاره کرد، آنها فیلم‌های خودشان را

ساختند و به همین دلیل مورد توجه و حمایت حاکمیت قرار نگرفتند، اما آثارشان ماندگار شد.

این شیوه را بر خود تارفیلمسازان مستقل را می‌توان به تمام نظام‌ها توالتیر حکومتی که فکر می‌کنند هنر به ویژه سینیما باید در خدمت ایدئولوژی باشد، تعمیم داد. چنین آثاری رو به مرگ و نیستی هستند و تجربه تاریخی آن در همه جا دیده‌ایم؛ در دوره فاشیسم در ایتالیا یا در شوروی و کوبا، اما زمانی که فیلمساز اندیشه خود را به تصویر کشیده، آثار ماندگای نظیر «آینه»، «استاکر»، «پتار» و... خلق شده‌اند.

نکته دوم در مورد آثار تارکوفسکی ساختار غیرمتعارف آنها است. غیر از دو فیلم «کودکی ایوان» و «آندره رولف» که جزو سینیما متعارف محسوب می‌شوند، سایر فیلم‌هایش، از نظر شیوه بیانی، زبان و ساختار دراماتیک هیچ شباهتی با فیلم‌های مرسوم ندارند. سکانس‌های طولانی فیلم «آینه» گاه سرگجیه‌وارند یا سکانس‌هایی «پیشار» که هالی‌وودقیق‌طور می‌کشند چنین شیوه‌ای از فیلمسازی به نگا شاعرانه تارکوفسکی به زندگی و پیشینه خانواده‌اش‌اش بازمی‌گردد، مادر و پدر این فیلمساز شاعر بودند و او از کودکی با شعر بزرگ شده بود. در نتیجه این نگاه، در ساختار یعنی شکل‌گیری واسکلت‌بندی فیلم‌هایش نگاه شاعرانه به جهان را می‌بینیم که به عنوان مثال در فیلم «اینه» متأثر از شعرهای مادرش است. فیلم‌های تارکوفسکی پیش از آنکه به داستان نزدیک باشند به شعر تصویری همانند هستند؛ از این رو کسانی که با سینیما متعارف و داستانسو سرو کار دارند مطلقاً از فیلم‌های او لذت نمی‌برند چون درک آنها اندکی سخت می‌نماید.

نکته جالب اینکه در بسیاری از کشورهای اروپایی و امریکا فیلم‌ها او گرچه در جشنواره‌ها حضور داشتند اما اگران عمومی نشدند و مردم برای دیدن آثار تارکوفسکی صف نمی‌بستند، جز در ایران.

عبدالزاکانی یکی از گویندگان توانای ایران در قرن هشتم و بزرگ‌ترین طنزنویس و منتقد اجتماعی-سیاسی در تاریخ ادب فارسی است.

از تاریخ تولد او اطلاع دقیقی در دست نیست. عبید مقدمات علوم را در قزوین فراگرفت و بعد به شیراز و بغداد رفت و در سال ۷۷۲قمری در گذشت. آثاری به نظم و نثر نوشت که شامل قصاید، غزلیات، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، مثنوی، مقطعات و رباعیات است و آثار طنز او اخلاقی الاشراف، رساله دلگشا، ریش‌نامه، رساله صد‌پند، رساله تعریفات، مکتوبات قلندران و … است که تاثیر فراوانی بر طنز فارسی گذاشته است. مرکز فرهنگی شهر کتاب پس از برگزاری

امروز در تاریخ

۳۱ دسامبر ۲۳ ربيع الثانی

مرتضی میرحسینی

روزی بر ای توطئه‌های درباری



پایان کار خسروپرویز:به‌سال ۶۲۸ میلادی در این روز، دوره فرمانروایی خسروپرویز ساسانی در توطئه شماری از درباریان به پایان رسید. او پیش از آن مردانشاه پسر

خردسال شیرین‌رابه‌عنوان جانشین خود معرفی کرده بود. خسرو با این تصمیم، پسر بزرگش قباد شیرویه را از آنچه او حق مشروع خودمی‌دانست محروم ساخت و دشمنی بزرگ به انبوه دشمنان خود اضافه کرد. «مساله‌انتخاب ولیعهد در این اوقات که پادشاه ضعیف و بیمار بود البته نمی‌توانست بامدخاله پزگان بر خورد نکند» و بی‌دردسر به پایان برسد. «خاکرسندی نجبا از انتخاب مردانشاه با سعی شیرویه جهت نیل به حق خویش، خسرو را مواجه‌با یک توطئه‌خوئین‌خونلواگی ساخت.» همه دشمنان و مخالفان خسرو پرویز و حتی «تعداد زیادی زندانیان متنفذ هم که به سبب سوختن بی‌جا یا به اتهام سیاسی به امر خسرو محبوس شده بودند» دور ولیعهد مخلوع شدند و او را در سرنوئی شاهنشاه همراهی کردند. آنها شبانه‌به‌قدر سلطنتی ریختند و مردان هوادار خسرو پرویز را پیش از هر واکنشی توقیف کردند و خود او را هم از مقامش کنار زدند. خسرو پرویز به زندان افتاد و چند روز بعد «اچار شد طی نوعی بازپرسی کتبی جواب قسمتی از خودسری‌ها و هوسرانی‌های بی‌اجل خویش را بدهد.» می‌گویند «طی این بازپرسی، خسرو در مورد بازخواست‌هایی که از او در باب تعدی به رعیت، مالیات‌های گزاف و جنگ‌های بیپه‌وداش کرده بودند جواب‌های معزورانه و تند داد که در عین حال از خود او استادانه دفاع می‌کرده.» اما فراتر از درستی یا نادرستی آنچه او در دفاع از خود گفت، واقعیت دیگری، هم برای او هم برای کل دولت چهارصد ساله ساسانی وجود داشت: «واقعیت انحطاط و سقوط بازمی» که «مقران این احوال تمام‌دومان خسرو را بطور غم‌انگیز تهدید می‌کرده.» چنان‌که بعدها معلوم شد، کنار رفتن خسرو پرویز از سلطنت و آغاز فرمانروایی پسرش قباد، ماجرای فرعی در مسیر وقایع آن سال‌ها بود و تأثیر چندانی در فرجام‌نهایی حوادث زمانه نداشت.

دسامبر سال ۱۹۲ میلادی، کمودوس، امپراتور روم کشته شد. او بعد از پدرش مارکوس اورلیوس به امپراتوری رسید و دوازده سال در قدرت باقی ماند. حتی در سال‌های آخر عمر پدرش، بسیاری از امور به او ارجاع داده می‌شد، اما بیشتر از آنکه مرد فرماندهی و سیاست‌ورزی باشد، به مسابقات ورزشی و مبارزات نمایشی علاقه داشت. مثلا «یک روز برای تهییج مردم، صد خرس را تیر و کمان کشت» و بعد در زمان استراحت «جام بزرگی از شراب مخلوط به عسل را تا تهاسر کشید». یاروز دیگر قبل از ظهر «در میدان مسابقه یک ببر و یک اسب آبی و یک قیل را به میدان انداخت» و بعد برای تپار رفت. سپس دوباره به خاک برنگشت. لباس گلدایاتورها را به تن کرد و با چند گلدایاتور دیگر جنگید. کسی هم‌اورد از نبود و در مصافحتن، بدن حریفش اونی می‌شد.دیون کلیسوس، مورخ یونانی که خود شاهد این نمایش‌ها و مبارزات بود می‌نویسد که ما «طبق عادت مرسوم در چنین صفیات‌هایی، همه باهم فریاد می‌کشیدیم؛ زنده یا من و هم‌سالانم شدیم واله و شیدای سینیما متفاوت روزگار ایتالیا. در دنیای موسیقی پاپ دهه ۳۰ و ۴۰ آن‌ها توطئه‌ای برای قتل او ترتیب دادند. ابتدا در غذای امپراتور سر ریختند و منتظر مرگ او شدند. اما کمودوس آنچه را که خورده بود بالا آورد و نجات یافت. سرچاقم، او را در حمام خفه کردند و کشتند. تا گفته‌نماد که یدلی اسکات در فیلم مشهور خود «گلدایاتور» (۲۰۰۰) شخصیت‌ارباب آفرینی کرد و نقش منفی داستان را به او سپرد.

درس گفتارهایی درباره مولوی، فردوسی، سعدی، حافظ، نظامی، خاقانی، عطار، صحر، ناصر خسرو، بیهقی، خواجهی کرمانی و سنایی از روز چهارشنبه ۱۲ دی ماه درس گفتارهایی را درباره عبید زاکانی برگزار می‌کند.

نخستین نشست از مجموعه درس گفتارهایی درباره عبید زاکانی در روز چهارشنبه ۱۲ دی، ساعت ۱۶:۳۰ با عنوان «زمانه و زمینه عبید زاکانی» با حضور جواد مجابی، ناصر تکمیل‌همايون، محمدعلی حضرتی و علی اصغر محمدخانی در مرکز فرهنگی شهر کتاب واقع در خیابان شهید بهشتی، خیابان شهید احمد قصر (بخارست)، نبش کوچه سوم بر گزار می‌شود.

تیر مصور ا پایان

داب روسکی



اعتقاد
این نامه اخلاق حرفه‌ای روزنامه اعتماد را در سایت بخوانید

- صاحب امتیاز و مدیرمسئول:** **الیاس حضرتی**
- جانشین مدیرمسئول و رئیس شورای سیاست‌گذاری:** **پهروز بهزادی**
- سردبیر:** **سیدعلی میرفتح**
- معاون اجرایی:** **حجت طهماسبی**
- مشاور مدیرمسئول:** **محمد حضرتی**
- رئیس سازمان آگهی‌ها:** **علی حضرتی**
- نشان:** **خیابان ستارخان، خیابان کوثر دوم، بن بست مینو**
- تلفن‌خانه:** **۶۶۱۲۴۰۲۵ - ۶۶۱۲۴۰۲۴** **تلفار:** **۶۶۱۲۴۰۲۱**
- توزیع:** **نشر گستر امروز** **تلفن:** **۶۱۹۳۳۰۰۰**
- چاپ:** **نشر روزتاب** **تلفن:** **۴۴۵۴۵۰۷۶**

نگاه آخر

سیداحمد محیط‌طباطبایی

خانه‌های تاریخی وزنگی امروز



همه می‌دانیم سرمایه اصلی شهر امیرتاطبیبی و میراث فرهنگی آن شهر تشکیل می‌دهد. اگر بهره‌رزی برای توسعه شهری مدنظر باشد، باید مبتنی بر این سرمایه‌ها و میراث‌ها استوار شود. حال این بخش تاریخی مورد بی‌توجهی یا کم‌توجهی و بی‌مهری در دهه‌های گذشته واقع شده است و به سرعت شاهد تخریب فضاهای و بناهای قدیمی و ایجاد ساختمان‌های جدید و حتی تغییر خطوط تاریخی شهر شد که قطعاً به هویت و خاطره شهر آسیب وارد کرد. در سال‌های گذشته بحث اقتصادی و اینکه حفظ و نگهداری این بناهاهیچ توجیه اقتصادی ندارد، نگاه مردم‌مدیریت شهری هم به سمت فراموشی این بناها رفته بود. اما در دهه گذشته و به تدریج شاهد تغییر بافت اجتماعی و تغییر نگاه در مردم شدیم. در این تغییر نسلی رامی‌توان مخاطب قرار داد که جوان است و به دنبال هویت. این نسلی می‌خواهد شهروند بودن و تهرانی بودنش را تعریف مجدد کند. حال این نسل بالا آمده است و شهر مخاطب او است. اینچنین است که خانه‌های تاریخی و خانه‌های قدیمی در شهرها در جهت فرآیند احیاء به کاربری‌های ماندگرو استوار، کافه یا قهقه‌گاه تغییر می‌کنند. حالا ما یک درگونی کلی‌رادر شهرهای بینیم. در دهه‌های گذشته سرمایه اجتماعی در حوزه میراث فرهنگی شکل گرفت و تجربه‌های مختلفی که در شهرهای مانند کاشان، یزد و تبریز اتفاق افتاد در تهران نیز گسترش پیدا کرد. اتفاقا‌جموعی که در ایران در لحاظ فرهنگی مشهورند به افرادی که نگاه و نگرش اقتصادی دارند، بهتر یا میراث فرهنگی می‌کنند. مثلا معروف است که یزدی‌ها و تبریزی‌ها انسان‌های مقتصد و دورنگری هستند. بنابراین می‌بینیم که این دو گروه به دلیل تفکر اقتصادی، متوجه شدند که بهره‌رزی از میراث فرهنگی برای خود و به شهرشان امر مهمی است. به این ترتیب ما کنی همچون بازار تبریز، مورد توجه دوباره قرار گرفته‌اند و احیاء و این تغییر به تدریج به تهران هم رسید. اما اگر بخوایم نگاه عمیق‌تر و دقیق‌تری داشته باشیم یک شهر در بخش تاریخی و حفظ آن بخش، شکل‌های مختلفی از بهره‌برداری را به دنبال دارند این خانه‌های می‌توانند خانه باشند، به شکلی که مردم در آن زندگی کنند. این فضاهای می‌توانند بهره‌برداری متناسب با وضعیت معماری و بیداری و شأن تاریخی و فرهنگی‌اش را شامل شود. در واقع نه اینکه شهر را فقط به یک ویترین تبدیل کنیم. برای تماشا و گردش عدای دیگر، این مساله باعث می‌شود زندگی در مناطق تاریخی شهر از ارزش و منزلت بالاتری برخوردار شود. مانند فلورانس. باید فراموش کنیم که هدف اصلی منزلت بخشی دوباره به بخش تاریخی شهرهاست. این منزلت و توجه نکته‌های مختلفی دارد، برای مثال اگر دفتر کار، مغازه یا منزل ما در این بخش شهر باشد از ارزش بالاتری برخوردار است و این منزلت قطعاً ارزش اقتصادی هم برای ما شامل می‌شود. این خه‌ها در طبقه‌بندی‌های گوناگونی قرار می‌گیرند. یک بنامکن است دارای ارزش‌های هنری و معماری باشد که قطعاً احیای آن باید به نوعی معرفی و حفاظت از آن برای عموم باشد. بعضی ساختمان‌ها هم ممکن است دارای ارزش تاریخی و رویدادی باشند. اما فضاهایی هم هستند که دو حالت قبل از نادرند، و همچنان به صورت زندگی خانگی یا در شکل کلی‌تر بهره‌برداری‌هایی صورت پذیرد که بافضای معماری و ویژگی‌های تاریخی و فرهنگی آن متناسب است. مثلا در مورد مدرسه دارالفنون به عنوان یک فضای تاریخی، شاهدیم که در نهایت به دنبال موزه کردن آن هستند. اما واقعیت این است که مدرسه دارالفنون باید همچنان مدرسسه‌هایی بماند. اتفاقی‌های جدیدیم بتوانند دیپلومال‌الفتون بگیرند. مانند سوربن و بسیاری مدارس مهم و تاریخی در دنیا که در طول تاریخ تغییر رفتار و تغییر کاربری نداده‌اند. یک مسجد قدیمی باید همچنان یک مسجد قدیمی باقی بماند. از طرف دیگر نیازهای جدیدی در شهر به وجود می‌آید. مردم به عرصه عمومی و همگانی احتیاج دارند. فضاهای عمومی که بتوانند در آن تعامل و گفت‌وگو داشته باشند. حالا فضاهای تاریخی می‌توانند این بخش از نیازهای شهری ابرازی ما پاسخگو باشند. این فضاهای تاریخی و قدیمی مثلا برای یک کافه که می‌تواند یک باتوق فرهنگی، اجتماعی و محلی برای تعامل شود، موثر است. اما منزل یک شخصیت تاریخی که باید خانه موزه باشد یا مکانی مانند دارالفنون، نباید تبدیل به کافه‌سمرکز خنماتی اینچنین شود. بنابراین استفاده از فضاهای تاریخی برای اتفاقاتی از این دست هم درست است، هم غلط و بسته به نوع آن فضا و کاربری در نظر گرفته شده. باید به این نکته توجه داشت که در کجای شهر، در کدام فضا، با کدام منزلت اجتماعی و فرهنگی و با کدام رویکرد ما چنین تعریفی می‌کنیم. باین تعریف اگر کسی قرار است برای مثال هاستلی بسازد می‌تواند به سراغ هتل‌های قدیمی شهر که امروز متروکه شده‌اند برود. مانند هتل لاله در خیابان لاله‌زار. بان شاهکار معماری جریان زندگی در قالب سکونت، تعامل، رفح نیازها و تنبهداشتی آموزش فرهنگی تا ایجاد عرصه‌های عمومی برای مدنظر است. بالتبع همه این‌ها می‌توانند در کاربری جدید جهت حفظ هویت تاریخی و استمرار حیات مدنی شهر موثر باشند. مهم داشتن نگاه فرهنگی به این مساله است.

درنگ

فرهاد گوران

این قصه را الم باید...



افراد و خانواده‌های مهاجر که در تهران به‌سر می‌برند هر کدام به شیوه خاص خود تیره‌بختی و رنج را تجربه می‌کنند. در این شهر اگر آریه پدری یا رانت قدرت (مثلا امکان اخذ وام کم‌بهره، فرصت برخورداری از مزیت‌ها و مناسبات سودآور و...) نداشته باشی، در مقام کارمند و کارگر، حتی اگر از سپیده‌دمان تا شامگهان دل و جان به کار فکری و یدی بسیاری کار جهانت همچنان فرو بسته خواهی بود. اگر بدبخت یارت باشد تنهایی می‌توانی از گرسنگی و بیماری و دربه‌دری نجات یابی و جان به دربری. چند روز پیش دوست نویسنده‌ای در صفحه مجازی‌اش، کتابخانه‌اش را حراج کرده بود؛ کتاب‌هایی هر کدام از شام شب، واجب‌تر، نخست به این خیال افتادم که او هم قصد جلای وطن کرده، اما به زودی دریافتم که نه! افزایش ۴۰ تا ۷۰ درصدی و بلکه بیشتر، رهن و اجاره خانه طی یک سال گذشته چنان عرصه را بر او تنگ کرده که چون آس با خودش تکرار می‌کرده: چاره‌ای نمانده جز گریز به ناگزیر می‌ری...

در روزگاری که همه چیز به «اقتصاد» فرو کاسته شده، جنون مصرف فراگیر است و شمارگان کتاب به زیر هزار نسخه رسیده، با این زخم‌های گران و روان‌های ملول، دیگر امید به رستگاری همان قدر بعید است که دیدن قفتوس در کوه قاف، نویسندگان کوچنده به تهران اغلب چنان پل‌های پشت سرشان ویران شده که نه راه پیش دارند نه راه پس. نزد ایشان زندگی در شهرستان به دلایل واقعی و روانشناختی ناممکن شده و زیستن در تهران به دنبال تورم کالا و مسخ معنویت، امکان‌پذیر نیست. این همان معاکلی است که اغلب نویسندگان شریف‌رنگ‌نویخت در آن افتاده و مجال و فرصت زندگی و نوشتن را از دست داده‌اند. طی سالیانی که خود به ناگزیر بر در تهران زیست‌ام چه بسیار شاهد تباهی ذهن‌های خلاق و روح‌های بزرگ بودام. برخی در جوانی خودکشی کردند یا بر اثر بیماری‌های مهلک -که به این‌ها همین زیست و زندگی سخت و دشوار بود- چشم بر جهان فرو بستند. شعاری دیگر کوچ کردند و از کشور رفتند و گریختند. در میان آنها نیز که مانده‌اند جز خاطر پردرد نمی‌بینم. البته هستند کسانی که سعادت‌مندانه غم‌نان ندارند، اما دچار مآخولیا و دردهای دیگرند.

القصه، به چشم خود دیدم که کتابخانه آن دوست چوب حراج خورد. تنها قفسه‌های خالی ماند و چند کتاب قدیمی. تب آلود و رنجور، یکی از آن چند کتاب مانده را گشود و خواند؛ این قصه را الم باید که از قلم هیچ ناید.

نگاه آخر

شغل شاعر



آلبرت کوچوبی

با ترانه‌ای می‌گفت «آنچه در پایان یک عشق می‌ماند»، عاشق موسیقی پای ایتالیایی نشدم. ترانه‌ای که از مانده‌های پایان عشق می‌گوید. چه می‌ماند؟ جز آندوه، حسرت، درد، رنج و... ترانه‌ای که مرا به ادبیات و سینیما ایتالیا کشاند و با آن موختن زبان ایتالیایی و برتر از آن، زبان لاتین. سال‌ها بعد بود که نخست وتیور بودیسکا بعدتر پیرونیو بلولینی و با آنها فلبینی آنتونیونی و همه درگاندیشان سینیما آن روزگار، مراد مجذوب و مبهوت نمادهای روشنگرانه خود ساختند. در انبانی از رنگ‌ها و بازی‌های تصویر. بیداد سطل سطل رنگ پاشیده بر پرده نقره‌ای بود.

من و هم‌سالانم شدیم واله و شیدای سینیما متفاوت روزگار ایتالیا. در دنیای موسیقی پاپ دهه ۳۰ و ۴۰ آن‌ها توطئه‌ای برای قتل او ترتیب دادند. ابتدا در غذای امپراتور سر ریختند و منتظر مرگ او شدند. اما کمودوس آنچه را که خورده بود بالا آورد و نجات یافت. سرچاقم، او را در حمام خفه کردند و کشتند. تا گفته‌نماد که یدلی اسکات در فیلم مشهور خود «گلدایاتور» (۲۰۰۰) شخصیت‌ارباب آفرینی کرد و نقش منفی داستان را به او سپرد.

دلتنگی و شادمانه‌های مان شدند.

گرام قابل حمل – ترابل – و تپاز شد که اول این سو و آن سوسو رفتن مان با انبوه صفحات زغالی و بعد پلاستیکی که صدای نغمه‌های شان ما را به عرش مان می‌کشاند و اینها بود که ما را تا فته جدا فته نسلی می‌ساخت که داشت فرهنگ آوانگار د را غرغره می‌کرد. چنین بود که موسیقی و سینیمای ایتالیا، پیشگام نگاه روشنگرانه آن زمان غرب شد.

و البته که غذایی دلخواه ما هم می‌شود پاستا و ماکارونی. در آبادان که وقتی پیش چپه‌های «تهرون» از کران همزمان سینیما تاج آبادان یا سینیمای اروپا می‌گفتیم و از با کردن کش‌های ایتالیایی، زیر پیراهن‌های «کاپیتال»، چین‌های سفید اصل امریکایی و البته عینک‌های اصل «ری بن» می‌گفتند آبادانی‌های لاف! که لاف نبود. حقیقت بود.

قصه من از نگاه به ایتالیا، رسیدن به این مقصد بود: جشنواره فیلم کودکان و نوجوانان بود که ناگهان یک فیلم انیمیشن با نام «سونی» آمد و تمام جایزه‌ها را در کرد.

کارگردان، مردی بود که سال‌ها، با نوشتن کتاب کودک، داس خود را برای این‌درو، تیز کرده بود. لئولیونی. «سونی» حکایت ماهی کوچک سرخی بود که برای هجوم‌های ماهی‌های بزرگ و یک لقمه کردن.

عکس‌نوشت



خبر گزار ی ایرنا با انتشار مجموعه تصویری به نام «وضعیت بنای بازار و کیل شمالی» گزارش داده است: «بخش‌هایی از سقف و دیوار بازار و کیل شمالی بر اثر فرسایش و نفوذ آب نیاز به مرمت و بازسازی دارد. در روزهای گذشته اخبار احتمال فرو ریختن بازار و کیل شمالی در رسانه‌ها منعکس شد که واکنش‌های مختلفی را به همراه داشت. عکسی که می‌بینید از این مجموعه انتخاب شده است.

#دانشگاه علوم تحقیقات

هشتگ روز

آنها دانشجو بودند نه مشتری

یکی از دانشجویان پسر به راننده اعتراض کرد چرا راننده ایستگاه کتابخانه توقف نکرده، پاسخ رحمان عقلمند اما خبر از فاجعه می‌داد: اتوبوس تر مز بریده بود. دانشجویان از هراس انتهای اتوبوس جمع شده بود و عقلمند فکر این نبود که با بیرون پریدن جان خودش را نجات دهد. او نتوانست جان خود و ۹ نفر دیگر را نجات دهد و ایران سو گوار حادثه‌ای شد که به وا حتی قبل از تارکوفسکی بر سر آمد. در واکنش به این فاجعه شبهه ۸دی دانشجویان علوم تحقیقات در میدان دانش این دانشگاه تجمع کرده و خواستار استعفاي مسؤولان شدند و کاربران توئیتر تا عصر یکشنبه در هشتگ «علوم‌تحقیقات» به این ماجرا توجه کردند. آنچه می‌خوانید بخشی از پیام کاربران توئیتر فارسی است که در این زمینه به‌اشتراک گذاشته‌اند: «یکی از بزرگ‌ترین تجمعات صنفی دانشجویان در دو دهه اخیر امروز در دانشگاهی برگزار شد که مسؤولانش در سال‌های اخیر اجازه فعالیت هیچ تشکل صنفی را در آن صادر نکرده‌اند»، «طیف‌های سیاسی حاکمیت سال‌ها سر و صاحب منابع مالی و مدیریت سیاسی دانشگاه آزاد بر سر و کله هم‌زدند، واحد علوم تحقیقات را با کوه‌خواری رسمانوک قله ساختند و در همه این مدت از شکل‌گیری تشکل‌های مستقل دانشجویی که پیگیر امور صنفی باشند جلوگیری کردند»، «مانند دانشجویان صریحا اعلام می‌کنند که این تجمع تجمع سیاسی نیست و فقط برای مطالبات دانشجویان